

نگره‌ی مارکس‌گرایی دولت

نوشته‌ی ارنست مندل، فارسی‌ای ابرج فزونکاو

سخنرانی‌ی ارنست مندل برای اتحادیه‌ی ملی‌ی دانشجویان سوسیالیست بلژیک.

گنجانده‌ها:

پیشگفتار

پاره‌ی I: خاستگاه و تکامل دولت در تاریخ جامعه‌ها،

پاره‌ی II: دولت دژخدايي: سیمای واقعیت هر روز

پاره‌ی III: پرلتاریا در قدرت

زیرنویس‌ها

پیشگفتار

هر شاخه‌ی معرفت یک دریافت مرکزی دارد که سیمای یا کارکردهای بخش واقعیتی را که بررسی میکند و با آن سروکار دارد، بیان میدارد. مقوله‌ی محوری علوم سیاسی دولت است.

اندیشه‌ی سیاسی‌ی طبقه‌های مختلف اجتماعی و گروه - شدگیها، در درازای تمدن، برتر از همه، وسیله‌ی ایستار آنها در برابر دولت و تعریف آنان از سرشت اساسی‌ی آن منش مییابد. این سان اشرافی‌ی یونان قدیم، ارستو، تصویری که از دولت - یا دقیق‌تر، شهر - دولت زبان خودش - داشت «مجمع یا پیوستگی‌ی برای زندگی خوب» بود، بنیاد یافته بر خانواده و روستا: بیرون - گذارده - شده از حقوق و منافع شهروندی، هرچند کارگران و افزارمندان، زن یا بیگانه یا غلام باشند.

فیلسوف دژخدا، هگل، همانند همکار پنداره - گرای پیشین خود افلاتون، تاکید میکرد که ملت - دولت فرآورده‌ی از ذهنی واقعگرا و مادی‌ست، که با سلطنت مشروطه به بهترین شیوه اداره میشود.

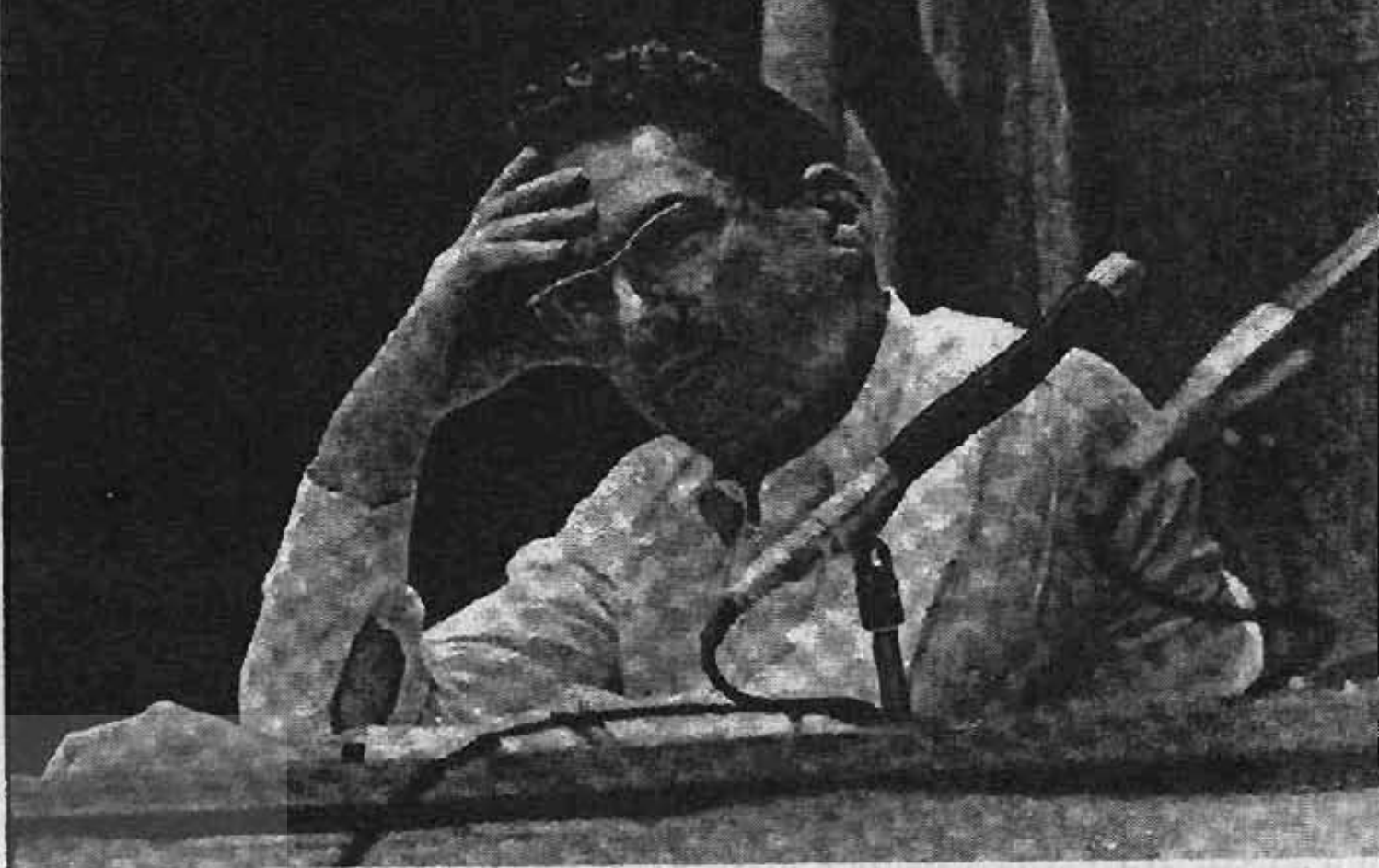
امروز آزاده - گرایان میان طبقه - و سوسیالیست‌های باز - تاشگرا و ستالینگرایان که بر رد پای آنها گام میگذارند و از پنداره‌های آنها تقلید میکنند - به وجود دولتی اعتقاد دارند که همچون دآوری بیسو بر فراز ستیز طبقه‌ها استوار بایستد و بر ادعاهای گونه‌گون و مختلف «گروههای ذینفع» دادگرانه رسیدگی کند. این گمانه‌ی ترفیع یافته‌ی ستوده از یک دولت بی - طبقه، فرمانروا بر یک مردمسالاری‌ی ناب استوار بر رضا و خشنودی‌ی مردم، اولاتر و برتر از گرفتار و سرگرم دفاع از حقوق مالکیت طبقه‌ی حاکم، هسته‌ی آرمان دژ - خدا - مردمسالاری‌ست.

ماده - گرایی‌ی تاریخی دیدگاهی واقعگرایانه‌تر درباره‌ی سرشت دولت دارد. دولت فرآورده‌ی مبارزه‌ی آشتی - ناپذیر طبقه‌ی درون ساختار اجتماعی‌ست، مبارزه‌ی که دولت میکوشد به جانشینی‌ی طبقه‌ی حاکم تنظیمش گرداند. هر دولتی دستگاه یک نظام تولید مفروض و مشخص است، استوار بر تاش از پیش فرمانروایی از مالکیت اموال، که آن دولت را با یک گرایش طبقه‌ی ویژه و درونمایه الهام و هستی می‌بخشد. هر دولت بیان، سیمای سیاسی‌ی سازمان - یافته یا افزار طبقه‌ی برتر و حاکم در اقتصاد است.

عامل اساسی در تعیین منش و ویژگی‌ی دولت تاش فرمانروایی یا حکومت برقرار آن نیست، آنچه میتواند زمان تا زمان تغییر افزون پیدا کند، بل نوع اموال و روابط تولیدی‌ست که نهادها و سود - برداران مهمتر و گزیده از آن نگهداری میکنند و برتری‌اش می‌بخشند.

در روزگار باستان تاشهای سلطنت مطلقه، استبدادی، چندسالاری (گروهی) و مردمسالار دولت میان شیوه‌ی تولید بردگی پدید شد. دولت بزرگ - زمینداری‌ی سده‌های میانین در اروپای باختری از میان نظامهای سلطنت - امپراتوری، کلیسایی، سلطنت مطلقه، توانگر - سالاری و جمهوری گزر کرد.

در خلال و خط سیر تکامل خود، جامعه‌ی دژ - خدا، ریشه - یافته در مالکیت سرمایه - دارانه‌ی افزار و وسائل تولید، از سوی سلاطین (از مطلقه تا مشروطه)، نظامهای جمهوری و پارلمانی و خود - کامگیهای نظامی و فاشیست رهبری و اداره شده است.



دوازده دولت کارگری در جامعه‌های پسا- سرمایه‌داری، که از انقلاب‌های سوسیالیست در نیم سده پس از پایه‌گیری جمهوری شوروی به این سو پدید شده‌اند، پیشاپیش در نمونه برجسته‌ی حکومت را به نمایش گزاردند. یکی در منش کم‌وبیش مردمسالارانه بوده است، گویای قدرت و پاسدارنده‌ی رفاه کارگران و دهقانان. دیگری خودکامه و «بناپارتنی» ست، پوسته و گرایش یافته بر دفاع از جایگاه برتر و برخوردار از امتیاز گروه فرمانروایی از دیوانساران که در باز و در ستاندن قدرتهای تصمیم‌گیرنده‌ی توده‌ها پیروز بوده‌اند.

در پگاه روزگار دژ - خدائی، دراز زمانی پیش از مارکس، انگلز و لنین، آن دانشمند سیاسی زیرک - سار، ماکیاولی، این نگر را شرح نموده بود. دولت مانع سماوی عال، سازد: ایافته و قانونی قدرت است. «نگره‌ی ماکیاولی» به نوشته‌ی تاریخگر آلمانی Meineke: شمشیری بود که در پهلوی پیکر سیاسی اتساف - باختران فرو برده شد، وادارنده‌ی آن به فریاد و خشم آوری.

به گونه‌ی همانند، آموزانش مارکسگراها، که با رنج و استادانه از سوی لنین و بلشویکها ساخته و پرداخته شد، بر این که دولت بر اصول قدرت بنیادگزار شده، باعث گردید که جامعه‌ی دژ - خدا، یکپارچه، از سگ‌اندیشی و نا - انسانگرایی تاکید شده‌ی خود به فریاد و خشم آید. باری، چنین مینماید که قورخانه‌ها و سلاحهای کلان به کار رفته در دو جهانجنگ و آماده - سازها برای سومین، ویرانگری‌ی ماشین جنگی ک.م. در وی‌ت نام، همچنان که انتقامجویهای وحشیانه‌ی طبقه‌های دژ - خدا - از آلمان ۱۹۳۳ تا اندونزی ۱۹۶۵ - علیه شهروندان خودشان، میباید آن پیشگذارده را اکنون موداً معتبر گردانده باشد.

مارکسگرایی با نشان دادن و تشریح پیوند اندامواره‌نی میان هستی و کاربرد قدرت دولتی و نظام مالکیت که کالبد و ترکیب ساختار اجتماعی - اقتصادی را به وجود میآورد، بُعد ژرفتری بر نگرش ماکیاولی افزود. فشار و قدرت به کار - گرفته از سوی دولت آخرین وسیله یا چاره بود برای حفظ و نگاهداری‌ی منافع مادی‌ی نیرومندترین پاره‌ی استثمارکنندگان.

این نباید به زیرکی‌ی افزون نیازمند باشد که دریابیم در دست دارندگان صنایع و بانکداران، که بیشتر منابع ک.م. که در تملکشان است و آنرا میگردانند و هم احزاب سیاسی بزرگ زیر پایش آنهاست به شیوه‌ی مشابه، کاربرد ماشین نظامی و دیگر کارگزاریهای فروکوبنده‌ی دولت اتحاد را رهبری و راهنمایی میکنند. استفاده و استعمال پلیس، نگهبانان دولتی، و واحدهای نظامی اتحاد برای سرکوب قیامهای زاغها، کارکرد فرروکوبی‌ی آشکار دستگاه دولتی‌ی سرمایه‌داری را گواهی میدهد. اما هنوز برای امریکائیهای آزادی - گرا، برداشت همگانی از این واقعیت‌های رسوا و انگشت‌نما و پذیرفتن تعریف جامعه - شناختی‌ی دولت که مارکسگرایی پیش میگذارد، دشوار مینماید.

آنان وسیله‌ی سه تصور نادرست نابینا شده‌اند و یا از بررسی و دریافت واقعیت بازمانده‌اند: ۱- این که هیچ تاشش به روشنی تعریف شده‌ی طبقه‌نی در جامعه‌ی امریکا وجود ندارد. ۲- که هیچ مبارزه‌ی جدی و آشتی - ناپذیر میان طبقه‌ها موجود نیست و ۳- که دولت «کمیته‌ی اجرایی» نی نیست که امور همگانی را اداره میکند و هدفهای استثمارکنندگان سرمایه‌دار را پیش میبرد. بل آن کارگزار عالی‌ی توجه به و نگاهداری از رفاه همهی مردم است، اولتر از خدمت به منافع اقلیت ثروتمند - یا میتواند چنان ساخته شود.

آناکاو‌ی تکامل و سرشت قدرت دولتی که در این رساله از سوی ارنست مندل داده شده بسیار به برانداختن این دیدهای بی‌پایه کمک میرساند. او ویراستار عمده‌ی هفته‌نامه‌ی بلژیکی La Gauche و شاید بانفوذترین و تواناترین مدافع اقتصاد سیاسی سوسیالیسم در باختران امروز است. او رهبری‌ی روز - آمد کردن آموزش مارکسگرا را در این زمینه، از طریق کار بزرگ و استادانه‌ی دو جلدی‌اش، «نگره‌ی اقتصادی‌ی مارکسگرا» عهده گرفته است. این کتاب که در ۱۹۶۲ نوشته شد تاکنون به بسیاری زبانها برگردان گردیده است.

مندل برای بسیاری از چاپاکیهای جهان مقاله نوشته است و در بسیاری از دانشگاههای اروپا و امریکا سخنرانی داشته. در یکسدمین سال چاپخش «سرمایه»، Maspero، خانه‌ی نشر فرانسه، «تاشش اندیشه‌ی اقتصادی‌ی کارل مارکس، ۱۸۴۳ تا ۱۹۶۳»، را چاپخش کرد. کار یک جلدی‌ی دیگر مندل درباره‌ی بازار مشترک و نفوذ سرمایه‌ی امریکائی در اروپای باختری ست.

رساله‌ی مندل، درآمدی بر نگره‌ی اقتصادی‌ی مارکسگرا، امروز کتاب راهنمای آموزگاران و شاگردان است که رساله‌ی حاضر، نگره‌ی مارکسگرایی دولت، کامل کننده‌ی بی‌آن خواهد بود.

اول اکتبر ۱۹۶۹: جرج Novack نوای

پاره‌ی I

خاستگاه و تکامل دولت در تاریخ جامعه‌ها

الف - جامعه‌ی بدوی و خاستگاههای دولت

دولت همیشه وجود نداشت.

جامعه‌شناسان معینی و دیگر نمایندگان علوم سیاسی دانشگاهی، هنگام که از دولت در جامعه‌های بدوی سخن میگویند در اشتباهند. آنچه آنان، در واقع انجام میدهند، تعیین هویت دولت در اجتماع است. آنان، در انجام آن کار دولت را از منش ویژه‌ی آن جدا میسازند، به چیم انجام کارکردهای معینی از اجتماع به گونه‌ی یکپارچه سلب میشود تا امتیاز انحصاری‌ی یک پاره‌ی کوچک از هموندان اجتماع گردد.

به واژگانی دیگر، سربرآوردن دولت فرآورده‌نی از بهر - بندی اجتماعی‌ی کار است.

تازمانی که این بهر بندی اجتماعی‌ی کار فقط بدوی و ابتدائی ست، همهی هموندان جامعه، به نوبه، کارکردهای آن [دولت] را عملاً انجام میدهند، دولتی وجود ندارد. کارکرد ویژه‌ی دولتی وجود ندارد.

درباره‌ی Bushman ها و یکتور Ellenberger، پدر، مینویسد این قبیله نه مالکیت خصوصی را میشناخت نه دادگاهها را، نه قدرت مرکزی را نه هیئت‌های ویژه‌نی از هر نوع را. (La fin tragique des Bushmen ص ۷۰ تا ۷۳ پاریس، Amiot-Dumont، ۱۹۵۳). نویسنده‌ی دیگری هم درباره‌ی همین قبیله مینویسد: «دسته، band، و نه قبیله، هیئت سیاسی واقعی، میان مردم چادر نشین Bushmen میباشد. هر دسته خود - مختار است، رهبری‌کننده‌ی زندگی‌ی خود، جداسرانه از دیگران. کارهای آن، به صورت یک قاعده، از سوی شکارچیان ماهر و پیران، منظم میگردد، از سوی مردان پرتجربه‌تر به طور کلی.» (ای. Shapera، مردم Khoisan - افریقای جنوبی، ص ۷۶؛ لندن جرج Routledge و پسران، محدود، ۱۹۳۰).

همین وضع و شرایط در زندگی‌ی مردم مصر و Mesopotamia در روزگار عتیق صادق است: «زمان برای خانواده‌ی پدرسالاری یا قدرت پدری همانقدر نا - آماده است که برای یک دسته‌شدگی یا گروه سیاسی واقعا متمرکز شهر... الزامات و ناچارها کنشگران و انفعالی یا کنش‌پذیرانه در نظام قبیله‌نی دودمانی‌ی توتم - گرا، گروهی و دسته‌جمعی ست. قدرت و مسئولیت در این جامعه، همچنان، منشی بهر - ناپذیر دارد. ما در اینجا در

حضور یک جامعه‌ی گروهی و برابری - گرا قرار داریم، جامعه‌ی که درون آن، شرکت‌جویی در دلبستگی یا پرستش همان totem، سرشت راستین هر فرد و پایگاه به هم پیوستگی (چسبندگی) ی همگان، همه‌ی هموندان قبیله را بر یک جایگاه برابر قرار میدهد. (A. Moret و گ. Davy در Des Clans aux Empire، ص. ۱۷؛ پاریس - La Renaissance du livre، ۱۹۲۳).

اما تا میزانی که تقسیم اجتماعی کار تکامل مییابد و جامعه به طبقه‌ها بخش می‌گردد، دولت پدیدار می‌گردد. و سرشت آن تعریف می‌شود: هموندان جمع به گونه‌ی یکپارچه از عمل به شمار معینی از کارکردها منع میشوند؛ یک اقلیت کوچک، به تنهایی، اجراء این کارها را برعهده می‌گیرد.

دو مثال یا نمونه این تکامل را روشن می‌گرداند، تکاملی که ساخته می‌شود از بازگیری کارکردهای معینی از اکثریت هموندان جامعه، که در گذشته انجام میدادند (به گونه‌ی گروهی در آغاز) با هدف واگزاردن این کارکردها به گروه کوچکی از افراد.

نمونه‌ی نخست: سلاح‌ها

این یک کارکرد مهم است. انگلز گفت دولت، در آناکای فرجامین، چیزی جز یک گروه مردان زیناوند نیست.

در گردشگیهای بدوی، همه‌ی هموندان مرد گروه (و گاه حتا همه‌ی افراد بالغ، مرد و زن) زیناوند هستند. در چنان جامعه‌ی، این تصور یا دریافت که با خود داشتن سلاح، امتیاز یا برتری ویژه‌ی برخی نهادها و ویژه‌ی به نام ارتش، پلیس یا پاسداران ویژه است، وجود ندارد. هر مرد بالغ حق دارد سلاح با خود داشته باشد. (در جامعه‌های بدوی معین در تشریفات آغازگری، که سررسیدن سن را نشانه میزند، حق برداشتن سلاح اعطا می‌گردد).

در جامعه‌هایی که هنوز بدوی مانده‌اند، وضع دقیقاً همین است، لیکن پیشاپیش به مرحله‌ی تقسیم به طبقات نزدیک شده‌اند. برای مثال، این امر درباره‌ی مردم آلمانی، دور - و - بر زمانی که به امپراتوری رم تاختند، صادق است: همه‌ی مردم آزاد حق برداشتن سلاح داشتند و میتوانستند آن را برای دفاع از شخص خود و اموالشان به کار برند. برابری حقوق میان مردم آزادی که ما در جامعه‌های بدوی آلمانی می‌بینیم، در واقع برابری میان سربازان است - چیزی که قصه‌ی گلدان Soissons^۳ به خوبی نشان میدهد.

در یونان و رم قدیم، مبارزه میان بزرگزادگان و عوام اغلب پیرامون مسئله‌ی حق برداشتن سلاح بود.

نمونه‌ی دوم: دادگری

نوشتن به طور کلی در جامعه‌ی بدوی شناخته و دانسته نیست. این سان هیچ بایگانی یا بازمانده‌ی از قانون در آن روزگار در دست نیست. افزونتر، اجرای عدالت، حق یا امتیاز [حرفه یا شغل] ویژه‌ی افراد معینی نیست؛ این حق به مردم یا گردشگان تعلق دارد. جدا از اختلافها و منازعاتی که از سوی خود خانوارها یا افراد شخصاً حل و پایان مییافت، تنها اجتماعات اشتراکی اختیار و اجازه‌ی قضاوت داشتند. در جامعه‌ی بدوی آلمانی، رئیس دیوان دادگستری مردم، رای نمیداد: کارکرد او این بود که مراقبت کند قواعد و تاشهای معینی به اجرا گذارده شود.

پنداره‌ی وجود مردان معینی، جدا شده از گروه گردشگان، که حق اجرای عدالت به او ویژسته و داده شده باشد، در چشم هموندان جامعه‌ی استوار بر پایه‌ی اشتراکی و اجتماعی دودمان یا قبیله، همان‌گونه چرند و بی چیم میامد که واژگونه‌ی آن در چشم بیشتر همروزگاران ما.

گردآوری و نتیجه‌گیری کنیم: در نقطه‌ی معینی در فرایند تکامل جامعه، پیش از این که به طبقه‌های اجتماعی بهر - بندی گردد، کارکردهای معینی همانند حق داشتن سلاح یا اجرای دادگری به گونه‌ی گروهی و اشتراکی اجرا می‌گردد - وسیله‌ی همه‌ی هموندان بالغ گروه گردشگان. تنها هنگامی که این جامعه بیشتر تکامل مییابد، در نقطه‌ی که طبقه‌های اجتماعی پدیدار میشوند، این کارکردها از گروه گردشگان بازگرفته میشود تا رای کمترینه‌ی که به شیوه‌ی ویژه کار خواهند کرد، ذخیره و نگاهداری گردد.

اما کدامند ویژگیهای این «شیوه‌ی خاص»؟

بگذارید جامعه‌ی باختری مان را در پاره - زمانی که نظام زمینداری بزرگ فرمانروائی یگانه را آغازید،

بیازمائیم:

استقلال کشورهای بزرگ زمینداری (نه رسمی، نه قضائی، بل استقلال بی راسخی واقعی و به تقریب یکپارچه) را میتوان با این واقعیت نشان داد که "Lord"، ارباب زمیندار، و فقط او، همه‌ی کارکردهای شماره شده در بالا را، در سراسر قلمرو حکومتش انجام میدهد، کارکردهایی که در جامعه‌های بدی به گروه گردشگان بالغ واگذار شده بود.

این ارباب زمیندار «آقا» و فرمانروای مطلق قلمرو خود میباشد. او یگانه فردی است که حق داشتن سلاح همراه، در همه‌ی اوقات را دارد؛ او تنها پلیس، تنها پاسدار نگهبان است، او قاضی منحصر به فرد است؛ او تنها کسی است که حق سکه زدن پول را دارد؛ او وزیر منحصر به فرد دارائی است. او در سراسر قلمرو خود، همه‌ی کارکردهای «کلاسیک» دولت را آن چنان که ما امروز می‌شناسیم، انجام میدهد.

دیرتر تکاملی انجام خواهد پذیرفت. تا آن زمان که کشور نسبتاً کوچک باقی میماند. جمعیتش محدود، و کارکردهای «دولتی» ارباب ساده و ابتدائی و نه بسیار پیچیده است، تا آن زمان که اجرای این کارکردها فقط اندکی از وقت ارباب را میگیرد. او میتواند وضع را اداره کند و همه‌ی این کارکردها را شخصاً به مرحله‌ی اجرا درآورد.

اما هنگامی که قلمرو رشد میکند و جمعیت افزون می‌گردد، کارکردهایی که ارباب زمیندار مسئول آنهاست بیشتر و بیشتر پیچیده میشود و بیشتر و بیشتر در بردارنده‌ی خردگان و سنگین. انجام همه‌ی این کارها برای یک مرد ناشدنی می‌گردد.

پس ارباب زمیندار چه کند؟

او پاره‌هایی از قدرت خود را به دیگران وامیگزارد - اما نه به آدمهای آزاد، زیرا این آخرین به طبقه‌ی تعلق دارد ناسازگار و ضد طبقه‌ی اربابی و صاحب «تبول».

ارباب زمیندار پاره‌ی از قدرت خود را به مردمانی یکپارچه زیر پایش خود واگذار میکند. کشاورزان وابسته یا زمینی که پاره‌ی از کارکنان خانگی او هستند. خاستگاه غلامانه‌ی آنان در بسیاری از عنوانهای این زمان بازتاب دارد: "constable" یا گماشته‌ی امور خانواده، که از Comes stabuli، رئیس کشاورزان وابسته به زمین استبل یا ستورگامها؛ "minister"، وزیر، از "serf ministrable" میاید به چیم کشاورز گمارده شده از سوی ارباب زمیندار برای اداره‌ی نیازمندهایش - تا همچون پیشخدمت، نوکر، معاون، کارگزار و غیره عمل کند؛ "marshall" کشاورز وابسته به زمینی است که از وسائل ترابری، اسبها و غیره نگاهداری میکند (از mara scale، ویژه‌ی آلمانی قدیم برای نگاهدار اسبها).

تا آنجا که این مردم، این مردان نا - آزاد، این خانگیها کاملاً زیر پایش ارباب هستند، ارباب قدرت خود را تا پاره‌ی به آنان وامیگزارد.

این مثالها ما را به نتایج زیر رهبری میکند - که اصل پایه و بنیاد نگره‌ی مارکسگرای دولت است:

دولت ارگان ویژه‌ی است که در لحظه معینی درون تکامل تاریخی بشریت پدید می‌شود و محکوم است به ناپدید شدن در جریان همین تکامل. آن از تقسیم جامعه به طبقه‌ها زاده میشود و در همان زمان که این تقسیم‌بندی ناپدید گردد ناپدید خواهد گردید. آن همچون انزاری در دست طبقات دارنده میباشد در راستای هدف نگاهداری حکومت این طبقه بر جامعه، و همراه این حکومت طبقه‌ی ناپدید خواهد گردید.

برگشت‌کنان به جامعه‌ی زمینداری بزرگ، به این نکته باید توجه گردد که کارکردهای دولت از سوی طبقه‌ی حاکم فقط مرتبط با یا دربرگیرنده‌ی بیدرنگ‌ترین حوزه‌های قدرت، همانند ارتش، دادگری، اموال و داراییها نمیگردد. آرمان، قانون، فلسفه، علوم و هنر نیز زیر شست ارباب زمیندار جای دارد. آنها که این کارها را اجرا میکنند، مردم فقیری هستند که، برای زندگی کردن، ناگزیرند استعدادها و خود را به یک ارباب زمدار که بتواند مراقب نیازمندهایشان باشد، بفروشند. (رئیسان کلیسا، تا آن اندازه که کلیسا مالک املاک وسع بود، ناچار باید جزء طبقه‌ی اربابان زمیندار به شمار آورده شوند.) در چنان شرایطی، دست‌کم تا زمان،

که وابستگی کلی و جمعی است، تکامل آرمان یکپارچه از سوی طبقه فرمانروا پایش میشود: آن به تنهایی فرمان «تولیدهای آرمانی صادر میکند»؛ آن به تنهایی قادر و شایسته است هزینه [زیست] «آرمانپردازان» را پردازد. اینها وابستگیها و خیشاوندیهای است که، اگر ما نخاهیم میان انبوه درهم پیچیدگیها و بغرنجیهای ظریف فرق نشویم، باید پیوسته در ذهن داشته باشیم. نیازی به گفتن، در فرایند یا جریان تکاملی ندارد که کارکرد دولت با درجات و اختلافات ریز بسیار افزون نسبت به آنچه در یک نظام زمینداری بزرگ بود، آنچنان که ما به کوتاهی در بالا شرح کردیم، بسیار پیچیده میشود.

با این همه، ما باید از همین موضع روشن پشت نما و آشکار حرکت را آغاز کنیم تا بتوانیم منطق تکاملی را دریابیم، خاستگاه این تقسیم اجتماعی کار را که در کار آورده‌اند و فرایندی را که از طریق آن، این کارکردهای متفاوت بیشتر و بیشتر خودکار میشوند و آغاز میکنند که بیشتر و بیشتر جداسر و مستقل از طبقه حاکم در چشم بیایند.

ب: دولت دژ - خدائی امروزین

خاستگاه دژخدایی دولت امروزین

اینجا نیز وضع به خوبی روشن است. پارلمان - گرانی امروزین خاستگاه خود را در فریاد جنگ دژ - خدائی انگلیسی علیه پادشاه مییابد، «هیچ مالیات‌بندی بی - هیچ نمایندگی!» به واژگانی ساده چیم کلام این است: «تازمانی که ما دخالتی در چگونگی هزینه کردن تو نداریم، یک سنت [شاهی] از ما نخواهی گرفت.» ما میتوانیم بیدرنگ دریابیم که این چندان زیرکانه‌تر از رابطه میان ارباب زمیندار و کشاورز گمارده شده در ستورگه نیست. و یک شاه Stuart، چارلز اول، به خاطر پاس نداشتن این اصل، روی دار جان داد، اصلی که قانون زرینی گردید که همه‌ی نمایندگان، مستقیم یا غیرمستقیم، دستگاه دولت گردید از هنگام پیدا شدن جامعه‌ی دژ - خدائی امروزین فرمانبردارش بوده‌اند.

دولت دژ - خدائی، یک دولت طبقه‌نی

این جامعه‌ی تازه دیگر زیر فرمان اربابان زمیندار نیست، زیر فرمان سرمایه‌داری است، وسیله‌ی سرمایه‌داران امروزین. چنان که میدانیم، نیازمندیهای پولی دولت امروزین - قدرت جدید مرکزی، کم‌وبیش سلطنت مطلقه - از سده‌ی پانزدهم تا شانزدهم بزرگتر و بزرگتر شد. این پول سرمایه‌داران، بازرگانان و بانکهای بازرگانی است که در پاره‌های بزرگ خزانه‌های دولت را پر میکند. پیوسته از آن تاریخ، تا میزانی که سرمایه‌داران برای حفظ و نگاهداری دولت میردازند، تقاضا خواهند کرد که دولت خود را یکپارچه در اختیارشان قرار دهد. آنان این امر را، با خود ماهیت قوانینی که وضع میکنند و نهادهایی که میافرینند، به روشنی کامل محسوس میگردانند.

چندین نهاد که امروز، به سرشت مردمسالارانه مینمایند، مثلاً نهاد پارلمانی، به وضوح سرشت طبقه‌نی دولت دژ - خدائی را آشکار میکنند. این سان در بیشتر کشورهای دژ - گرانی پایه - گزاری شد، تنها دژ - خدایان حق دادن رای داشتند. این وضع در بیشتر کشورهای باختری تا پایان سده‌ی گذشته یا حتی آغاز سده‌ی بیستم دوام داشت. حق رای همگانی چنان که میتوانیم بنگریم، نسبتاً اختراع تازه‌نی در تاریخ سرمایه‌داری است. اما چگونه این امر توضیح میگردد؟

آسان به بسندگی در سده‌ی هیفدهم، هنگام که سرمایه‌داران انگلیسی اعلام کردند «هیچ مالیات‌بندی بی - هیچ نمایندگی»، آن فقط نمایندگی برای دژ - خدائی بود که آنان در ذهن داشتند؛ زیرا این پنداره که مردمی که هیچ ندارند و هیچ مالیات نمیردازند میتوانند رای دهند، برای آنان ابلهانه مینمود و مسخره. آیا پارلمان برای خود این منظور درست نشده است که هزینه‌ی انجام شده با پول پردازندگان مالیات رازیر پایش داشته باشد؟ این استدلال، نهایت معتبر از دیدگاه دژ - خدائی، از سوی دژ - خدائی Doctrinaire^۵ ما، به هنگام تقاضای حق رای عمومی اختیار شد و تکاملش بخشیدند. برای این دژخدایان، نقش و مأموریت پارلمان شامل زیرپایش درآوردن بودجه و هزینه‌ها میگردد. و فقط آنها که مالیات میپردازند با اعتبار و استواری این پایش را اجرا کنند؛ زیرا آنها که مالیات نمیردازند، به طور دائم دارای این گرایش هستند که هزینه را

افزایش دهند، از آن که صورت حساب را آنها جمع نمیزند.

دیرترها، دژ - خدائی مسئله را به شیوه‌نی دیگر نگریست. همگام با حق رای عمومی، مالیات همگانی زاده شد، که بیشتر و بیشتر بر زندگی کارگران سنگینی میکند، به این طریق دژ - خدائی «دادگری» سرشتین نظام را از نو پایه - گزاری کرد.

نهاد پارلمانی نمونه‌نی نوعی از پیوند و پیوستگی بسیار سراسر و بسیار ساز - و - کاری است که - حتا در کشور دژ - خدائی - میان استیلا و تفوق طبقه‌ی حاکم و اعمال قدرت دولتی وجود دارد.

مثالهای دیگری هم هست. بیایید به هیئت منصفه در نظام قضائی نگاه کنیم. هیئت منصفه نهادی سربلندانه مردسالار در منش خود مینماید، به ویژه هنگام که با دستگاه قضائی مرکب از قضات عزل - ناشدنی سنجیده گردد، همه هموندان طبقه‌ی حاکم که مردم هیچ پایشی بر آنها ندارند.

اما اعضاء هیئت منصفه از کدام قشر اجتماعی انتخاب شده‌اند - و امروز هم چنان انتخاب میشوند؟ از دژ - خدایان. حتا شرایط و ویژگیهای خاصی، سنجیدنی با شرط دارندگی اموال برای دادن رای، برای نشستن در هیئت منصفه بایسته است - عضو هیئت بایستی مالک - خانه‌نی باشد، مبلغ معینی مالیات پردازد و غیره. برای دادن تصویری از این پیوند مستقیم میان ماشین [دستگاه] دولت و طبقه‌ی حاکم در روزگار دژ - خدائی، ما، هم چنین میتوانیم قانون مشهور Le Chapelier را ذکر کنیم، که در زمان انقلاب فرانسه تصویب گردید، و به بهانه با دستاویز بنیاد - گزاری برای برابری میان همه‌ی شهروندان، تشکیلات کارفرمائی و تشکیلات کارگری را ممنوع میکند. این سان، به بهانه‌ی ممنوع کردن شرکتهای استخدام‌کنندگان - هنگام که جامعه‌ی صنعتی از مرحله‌ی شرکت فراتر گذشته است - اتحادیه‌های کارگری غیرقانونی میگردد. به این طریق کارگران را در برابر کارفرمایان ناتوان میسازند، زیرا تنها سازمانهای طبقه‌ی کارگر میتواند، تا میزان معینی (میزانی بسیار زیاد مرز - یافته)، همچون وزنه‌ی مخالف ثروت کارفرمایان برابری کند.

پاره‌ی II

دوت دژ - خدائی؛

سیمای واقعیت زندگی‌ی روزانه

دراثر مبارزه و تلاش انجام شده از سوی جنبش کارگری، نهادهای معینی از دولت دژ - خدائی هم زیرکسارتر و نیرنگ‌پردازتر شده هم پیچیده‌تر. حق رای دارندگان اموال به تنهایی جانشین حق رای همگانی گردید؛ خدمت نظامی اجباری شد؛ همه باید مالیات پردازند. منش طبقه‌نی دولت، آن‌گاه، اندکی کمتر شفاف میگردد. سرشت دولت همچون افزار تسلط طبقه‌نی کمتر از زمان حکومت دژخدایان طبقه‌نی آشکار است، هنگام که پیوستگی میان گروههای مختلف که کارکردهای دولت را اجرا میکردند، درست همان اندازه پشت‌نما بد که در روزگار زمینداری بزرگ. آناکاوی دولت امروزین، لاد براین، ناچار اندکی پیچیده‌تر خواهد بود. نخست اجازه دهید، یک سلسله‌ی مراتب میان کارکردها یا وظایف دولت پدید گردانیم. در این روز و روزگار، هیچ کس، مگر خام - فکرترین آدمها، معتقد نیست که پارلمان واقعاً حکومت میکند، که پارلمان بر بیه‌ی آراء همگانی خداون و رئیس دولت است. (این پندار بی‌پایه، باری، در آن کشورها که مجلس یک نهاد نسبتاً تازه‌تر است. بیشتر پراکنده شده.)

قدرت دولت یک قدرت ابدی است. این قدرت از سوی شمار معینی از نهادها، که از پدیدینه‌نی آن سان لرگونی‌پذیر و آن سان بی‌ثبات همانند آراء همگانی جدا شده و مستقل است، اجرا میگردد. اینها نهادهایی هستند که اگر قرار است ما دریابیم کجا قدرت واقعی قرار دارد، باید آناکاوی شوند: «دولتها میایند و دولتها بروند، اما پلیس و اداره‌کنندگان بر جای خود میمانند.»

دولت، فراتر از همه، این نهادهای دائمی است: ارتش (پاره‌ی جاودان ارتش - ستاد، گروههای ویژه)، پلیس، پس ویژه، پلیس پنهان، مدیران عالی‌رتبه‌ی بالاتر ادارات دولتی (خدمتگزاران مدنی‌ی «کلیدی»)، هیئت‌های نیت ملی، قضات و غیره - هر چیز که از دسترس آراء همگانی «بیرون و مصون» است.

به نیروی این قدرت اجرایی پیوسته افزوده میگردد. تا آن اندازه که آراء همگانی ظهور و بروز میکنند و گونه‌ئی مردمسالارانه‌سازی معین، تقریباً یکپارچه ساختگی و شکلی، در برخی نهادهای مشخص تکامل مییابد، این امر میتواند نشان داده شود که قدرت واقعی از آن نهادها به سوی دیگرهایی که بیشتر و بیشتر از نفوذ پارلمان جدا و دور شده‌اند، میلتززد.

هرگاه که شاه و کارکنانش یک رشته از حقوق خود را، در دور گسترش و فراروی پارلمان - گرائی به پارلمان بیازند، در دوری واژگونه، با پس‌نشینی پارلمان - گرائی (که با پیروزی آراء همگانی آغاز میشود)، رشته‌های بی - در پی‌ئی از حقوق پارلمان از دست میرود و به سازمانها و اداره‌های دائم و انحلال - ناپذیر دولت برگشت پیدا میکند. این یک پدیده‌ی همگانی در سراسر اروپای باختری است. مثلاً جمهوری پنجم کنونی فرانسه، در حال حاضر برجسته‌ترین و کاملترین نمونه‌ی این پدیده است.

آیا نباید این برگشت کامل، این واژگونه‌گردانی همچون یک توطئه‌ی اهریمنی علیه آراء همگانی از سوی سرمایه‌داران نیرنگ - پرداز نگریسته گردد؟ یک واقعیت عینی بسیار ژرفتر نیز در درون است؛ قدرتهای راستین از قوه مقننه به قوه اجرائیه انتقال داده میشوند؛ قدرت و اختیارات قوه اجرائیه، به شیوه‌ئی دائم و پیگیرانه، در نتیجه‌ی تغییراتی که هم‌چنین درون خود طبقه‌ی سرمایه‌دار رویمیدهد، افزون میگردد.

این فرایند به هنگام جهانجنگ I در بیشتر کشورهای جنگنده آغاز گردید و از آن زمان، بی‌هیچ وقفه یا گسیختگی ادامه یافته است. اما پدیده اغلب بسیار زودتر از آن وجود داشت. این‌سان در امپراتوری آلمان این برتری قوه‌ی اجرائی بر قوه قانونگزاری، هنگام و هم‌زمان با آراء همگانی پدیدار شد. بیسمارک و Junker ها حق رای همگانی را اعطا کردند تا طبقه‌ی کارگر را، تا میزانی معین، همچون اهرمی علیه دژ - خدایان آزادی - گرا به کار برند، و این‌سان استقلال نسبی‌ی قدرت اجرایی‌ی به کار رونده از سوی اشرافیت پروس را (در آن جامعه‌ی پیشاپیش در نهاد سرمایه‌دار) تامین گردانند.

این فرایند به روشنی کامل نشان میدهد که برابری سیاسی بیشتر در بیرون و ظاهری است تا واقعی و حق شهروند رای دهنده چیزی نیست مگر حق گزاردن یک تکه کاغذ در یک صندوق رای در هر چهار سال. این حق فراتر نمیرود، و نه، برتر از همه، به مراکز واقعی تصمیم - گیری و قدرت میرسد.

انحصارها قدرت را از پارلمان میگیرند

عصر کلاسیک پارلمان‌گرایی عصر رقابت آزاد بود. در آن روزگار، دژ - خدای متفرد، دارنده‌ی صنعت، بانکدار، به مثابه یک فرد، بسیار مقتدر بود. او بسیار مستقل بود، درون مرزهای آزادی‌ی دژ - خدائی بسیار آزاد و میتوانست سرمایه خود را، در بازار به هر طریق که میخواست به خطر بیندازد. در آن جامعه‌ی ذره - ذره دژ - خدا شده، پارلمان میان کارکرد نرم امور روزانه، نقشی بسیار سودمند و حتماً بایسته بازی کرد. این فقط در پارلمان بود که شناساننده‌ی عادی‌ی منافع دژ - خدائی میتوانست تعیین گردد. درجین دوجین گروههای جدای سرمایه‌دار، گروههایی ضد یکدیگر با انبوه منافع جناحی، ناحیه‌ئی و شرکتی، میتوانست فهرست گردد. این گروهها فقط در پارلمان میتوانستند به شیوه‌ئی منظم گرد هم آیند. (درست است که آنها در بازار نیز دیدار میکردند، اما در آنجا دیدار با گاردها بود نه با واژگان!) این فقط در پارلمان بود که خطی میانه میتوانست از زیر چکش بیرون بیاید، خطی که بایست منافع طبقه‌ی سرمایه‌دار را همچون یک کل بیان بدارد.

بدین علت بود که پس از آن کارکرد پارلمان، خدمت همچون یک جایگاه ملاقاتی گردید که منافع گروهی دژ - خدائی توانست به تاشک درآید. بگذارید به یاد آوریم که در روزگار قهرمانی‌ی پارلمان - گرائی، تنها با کلمات و آراء نبود که این منافع گروهی شناخته گردید به مشت و تپانچه نیز به کار رفت. آیا «کنوانسیون»، آن پارلمان دژ - خدائی کلاسیک، به هنگام انقلاب فرانسه، مردم را، با کوچکترین اکثریت، زیر گیتوین نمیفرستاد؟

اما جامعه‌ی سرمایه‌دار تصمیم ندارد ذره ذره و از هم گسیخته باقی بماند. اندک اندک میتوان آن را دید که خود را به شیوه‌ئی بیشتر و بیشتر تمرکز یافته و زیر یک قدرت قرار گرفته سازمان و ساختار میدهد. رقابت آزادانه می‌پژمرد و از میان میرود؛ انحصارها بر جای آن می‌نشینند، تراستها و دیگر دسته‌ها و گروه - شدگیهای سرمایه‌داری.

قدرت سرمایه‌داری بیرون از پارلمان متمرکز و زیر یک فرمان قرار میگیرد.

اکنون یک تمرکزگرائی میان سرمایه‌های مالی، بانکهای بزرگ و گروههای مالی به انجام میرسد. اگر Analytique^۷ بر [بایگانی و چکیده‌ی گفتگو و تصمیم‌های] پارلمان، خاست و اراده‌ی یک سده پیش دژ - خدایان بلژیک را بیان میکرد، آن امروز، بالاتر از همه، گزاره‌ی سالانه‌ی Société Générale^۸ یا از آن Brufina^۹ است، آماده شده برای اجلاسهای دارندگان سهم آنان، که باید برای دانستن عقاید واقعی سرمایه‌داران مطالعه گردد. این گزارشها در بردارنده‌ی عقاید و نگر سرمایه‌داران است که واقعاً به شمار میآید، گروههای مالی‌ی بزرگ، که بر زندگی‌ی مردم کشور حکومت مینمایند.

این‌سان قدرت سرمایه‌داری در بیرون پارلمان متمرکز میگردد و بیرون نهادهای زاده شده از آراء همگانی. رویاروی چنان تمرکز افزون نیرومندی (ما فقط نیازمندیم به یاد آوریم که در بلژیک یک دوجین گروه مالی زندگی اقتصادی‌ی ملت را پایش میکند)، وابستگی‌ها و نسبت میان پارلمان و کارکنان دولت، ماموران پلیس و آن ثروتمندان چند هزار میلیونی، وابستگی‌ئی است بسیار اندک وزن در زمینه‌ی نگره. این وابستگی‌ئی است بسیار بیدرنگ و عملی؛ و حلقه پیوند - دهنده پرداخت است.

زنجیرهای طلائی‌ی نمایان دژ - خدائی - قرضیه‌ی ملی

پارلمان و، حتا بیشتر، دولت یک کشور سرمایه‌داری، چشم پوشیده از این که چه اندازه مردمسالار به نظر آید، با زنجیرهای زرین به دژ - خدائی بسته شده‌اند. این زنجیرهای زرین نامی دارند - قرضیه‌ی عمومی.

هیچ دولتی نمیتواند بیش از یک ماه دوام بیاورد، بی این که در بانکها را بکوبد برای این که هزینه‌های جاری‌اش را بپردازد. اگر بانکها قرار بود، تقاضای دولت را رد کنند، دولت ورشکسته میگردد. خاستگاههای این پدیده، دو لایه است. مالیاتها هر روز وارد صندوق [خزانه] نمیشوند؛ دریافتها در یک پاره - زمان در سال متمرکز میگرددند در حالی که هزینه‌ها مداوم و پیگیرند. این است چگونگی‌ی پیدا شدن وامهای عمومی کوتاه - مدت. این مسئله میتوانست با گونه‌ئی وسیله‌ی فنی حل شود. اما اینجا مسئله‌ی دیگری در کار است - مسئله‌ئی بسیار مهمتر. همه‌ی دولتهای سرمایه‌دار امروزین بیش از آنچه در بابت میکنند هزینه میکنند. آن است وام همگانی دراز - مدت که بانکها و دیگر تأسیسه‌های مالی میتوانند به آسانترین شیوه پیش از وقت ضرور و با بهره‌ی سنگین پول بپردازند. درون این سودا یک پیوستگی‌ی سرراست و نزدیک جایدارد، یک پیوند روزانه، میان دولت و بازرگانی و دادوستد بزرگ.

سلسله‌ی مراتب در دستگاه دولت...

دیگر زنجیره‌های طلائی، زنجیره‌های نامرئی، دستگاه دولت را به افزاری در دست دژخدایان بدل میگردداند.

اگر ما شیوه یا ترتیب استخدام مردم برای خدمات کشوری را برای نمونه، بررسی کنیم، می‌بینیم که برای منشی عادی (کهنتر) شدن در یک وزارتخانه، گذراندن یک آزمون بایسته است. البته قاعده‌ی کار بسیار مردمسالارانه به نگر میآید. از سوی دیگر، نه دقیقاً هر فردی میتواند در هر آزمونی مطلقاً برای هر رویه‌ئی شرکت جوید. آزمون دبیر کلی‌ی یک وزارتخانه یا رئیس ستاد ارتش همان نیست که برای منشی‌گری‌ی کهنترین در یک دفتر کوچک دولتی است. در نگر اول، این نیز به - هنجار مینماید.

اما - یک امای بزرگ - در این آزمونها گونه‌ئی فرایازی هست که تنشی گزینشی به آنها می‌بخشد. شما برای درخواست شغل‌های خاص، به ویژه مهم، باید درجات دانشگاهی خاص داشته باشید، رشته‌های معینی را دیده باشید. چنان نظامی شمار بزرگی از مردم را که قادر نبوده‌اند آموزش دانشگاهی یا چیزی برابر آن داشته باشند، از آن که برابری در فرصتهای آموزشی به واقع وجود ندارد، محروم و برکنار میسازد. حتا اگر نظام آزمونها خدمات مدنی در رویه، مردمسالارانه باشد، آن نظام یک افزار گزینشی است.

... آئینه‌ی سلسله‌ی مراتب در جامعه‌ی سرمایه‌دار

این زنجیرهای زرین نادیدنی هم‌چنین در پاداشهای دریافتی از سوی هموندان دستگاه دولت یافت میشود. همه‌ی کارگزاریهای دولتی، در آن میان ارتشی، این پیکره‌ی هم - مانند، این ساختار سلسله‌مراتبی، که

منش دهنده‌ی جامعه‌ی دژ - خدائی‌ست، تکامل می‌بخشند. ما چندان زیر نفوذ و آن اندازه آغشته و درآمیخته به آرمان طبقه‌ی حاکم شده‌ایم که گرایش داریم هیچ چیز نا - به - هنجار در این واقعیت مشاهده نمائیم که معاون یک وزارتخانه حقوقی دریافت میدارد ده برابر بیش از یک منشی کهنر در همان وزارتخانه، یا از حقوق زنی که اتاقهای آن را تمیز میسازد. تلاش و کوشش بدنی‌ی این زن مزدور مطمئناً بزرگتر است؛ اما معاون وزارتخانه، او میانیدیشد! - که چنان که هر آدمی میداند، بسیار افزون خسته‌کننده‌تر است. به همان شیوه، پاداش رئیس ستاد ارتش (باز آدمی که میانیدیشد) بسیار بسیار بیشتر از یک حقوق یک تا بین درجه‌ی دوست.

این ساختار سلسله - مراتبی‌ی دستگاه دولت ما را به تاکید رهنمون میکند: در این دستگاه معاونان و دبیرکلیها، سرتیپ‌ها و فرماندهان ارتش، اسقفها و غیره‌ئی هستند که دارای همان رویه‌ی حقوقی برابر میباشند، و لاد براین همان استاندهای زندگی یکسان، همانند دژ - خدایان بزرگ را دارند، آن چنان که آنان پاره‌ئی از همان نیوار اجتماعی و آرمانی هستند. سپس کارکنان میانه در می‌رسند، مأموران وسط که در همان رویه‌ی اجتماعی قرار دارند و از همان درآمدی برخوردارند که دژ - خدایان کوچک و متوسط میگیرند. و در آخر، توده‌ی مستخدمان هستند، بی‌هیچ عنوانی، زنان مزدور نظافتچی، کارگران جامعه که بیش از اغلب، کمتر از کارگران کارخانه درآمد داند. استاندهای زندگی‌ی آنها به وضوح با از آن پرولتاریا برابری و همسانی دارد.

دستگاه دولت یک افزار یکدست و یکنواخت نیست. آن در بردارنده‌ی ساختاریست که بیشتر به گونه‌ئی نزدیک و یکسان به ساختار یک جامعه‌ی دژ - خدا همانند و وابسته است، با یک سلسله مراتب طبقه‌ها و تفاوت‌های شناخته میان آنها.

این ساختار هرم - وار با یک نیاز واقعی دژ خدائی، همسانی و پیوستگی دارد. آنان می‌خواهند افزاری در اختیار خود داشته باشند که بتوانند: هر زمان بخواهند، به کارش برند. این کاملاً آشکار است که چرا دژ - خدائی در دراز زمانی کوشیده است و سخت کوشیده است حق اعتصاب کارکنان خدمات عمومی را انکار کند.

آیا دولت به سادگی یک داور است؟

این نکته مهم است. درون خود تصور دولت دژ - خدا - چشم پوشیده از این که ممکن است بیشتر یا کمتر در تاشی «مردمسالارانه» باشد یا نباشد - یک مقدمه‌ی اساسی وجود دارد، بیشتر پیوند یافته با اصل خاستگاه دولت: دولت در طبع و ماهیت خود رقیب - وار و خصومت - گراست. یا فراتر با نیازهای مالکیت همگانی یا اشتراکی مردم، ناسازگار و تطبیق - ناپذیر است. دولت، برابر تعریف، گروهی از آدمهاست که وظایف و کارکردهائی را اجرا میکنند که در آغاز از سوی اعضای جمعیت اشتراکی انجام میگردد. این آدمها هیچ کار مولدی در اختیار جامعه نمیگذارند، اما وسیله‌ی دیگر اعضای جامعه نگاهداری میشوند.

در شرایط هنجارین نیاز زیادی به سگهای نگهبان نیست. حتا در مسکو، برای نمونه، هیچ کس مأمور گردآوری کرایه‌ی اتوبوسهای نیست: مسافران «کپک»های خود را، چه کسی مراقب آنها باشد یا نباشد، روی تخته‌ی جلوی راننده میگذارند.

در جامعه‌هائی که رویه‌ی تکامل نیروهای مولد پائین است، انجا که هر فرد در تلاش و مبارزه‌ئی پایدار با هر فرد دیگریست، تا پاره‌ئی کافی از یک درآمد ملی، که برای بهر شدن و به همه رسیدن بسیار اندک است، فراچنگ آورد، و با آن زندگی کند، یک دستگاه وسیع نظارتی وابسته میگردد.

این سان، در درازای اشتغال [بلژیک] از سوی آلمانها [در جهانجنگ II] شماری خدمات نظارتی‌ی ویژه (پلیس ویژه در ایستگاههای راه آهن، نظارت بر کارگاههای چاپ، بر جیره بندی و غیره) پدید آمد و افزون شد. در زمانهائی مانند آن، سرزمین‌های مبارزه و تلاش چنان است که یک دستگاه نظارتی‌ی تحمیل - سازنده ناگزیر و چاره - ناپذیر است.

اگر ما درباره‌ی مسئله پاره‌ئی بیاندیشیم، میتوانیم بنگریم که همه‌ی آنها که کارکردهای دولتی را انجام میدهند، که پاره‌ئی از دستگاه دولت هستند - به یک شیوه یا شیوه‌ئی دیگر - سگهای نگهبانند. پلیس ویژه و پلیس منظم عادی سگهای نگهبانند، اما هم چنین اند وصول - کنندگان مالیات، قضات، جا - به - جا کنندگان کاغذ در ادارات دولتی، گیرندگان کرایه در اتوبوسها و غیره. در کل، همه‌ی اعمال و اقدامات دستگاه دولت به

این کاهش مییابد: نظارت و مراقبت بر پایش و زندگی‌ی جامعه به سود طبقه‌ی حاکم.

این اغلب گفته شده است که دولت همروزگار نقش داور را ایفا میکند. این گفتار کاملاً نزدیک چیزیست که ما هم اکنون گفتیم: «نظارت» و «داوری» - آیا آنها در اساس همان چیز واحد نیستند؟

دو نگر یا نقد فراهانده شده‌اند. نخست این که داور بی سو نیست. چنان که ما در بالا تشریح کردیم، مردان عالی رتبه در دستگاه دولت پاره و بسته‌ی دژ - خدائی‌ی بزرگند. داوری، این گونه، در یک تهیگی انجام نمیگردد؛ آن میان چهارچوبی برای نگاهداری جامعه‌ی طبقه‌ئی‌ی موجود روی میدهد. البته امتیازهایی از سوی داوران به استثمارشدگان میتواند داده شود؛ اما آن گونه امتیازها، در اساس منوط به وابستگی و ارتباط نیروهاست: اما هدف بنیادین داوری حفظ و نگاهداری استثمار و بهره‌کشی‌ی سرمایه‌داری به آن شیوه است، و اگر لازم باشد وسیله‌ی مصالحه و چشم‌پوشی یک پاره، آن هم در مسائل ثانوی.

سگ - پاسبان دولت، گواهی بر فقر جامعه

دوم، دولت هستی یا وجودیست آفریده از سوی جامعه برای نظارت بر کارکرد روزانه‌ی زندگی‌ی جامعه؛ آن در خدمت طبقه‌ی حاکم است برای هدب نگاهداری‌ی حکومت آن طبقه. گونه‌ئی بایستگی‌ی عینی برای این سازمان سگ - نگهبان وجود دارد، بایستگی‌ئی که پیوندی بسیار نزدیک دارد با درجه‌ی فقر، با میزان مبارزه و جنگی که در جامعه انجام میگردد.

به شیوه‌ی تاریخی‌ی همگانی تری، اجزاء کارکردها و اعمال دولت، دوستانه با وجود و جریان مبارزات اجتماعی اتصال دارد. این مبارزات اجتماعی، به نوبه‌ی خود، بسیار صمیمانه با وجود گونه‌ئی کمیایی در کالاهای مادی، در ثروت، در منابع و وسائل و ابزار لازم برای خشنودی و ارضاء نیازهای انسانی پیوسته‌اند. بر این واقعیت باید تاکید گزاره: تا زمانی که دولت وجود دارد، دلیلیست بر این واقعیت که منازعات اجتماعی الاد بر این کمبود نسبی کالاها و خدمات نیز باقی میماند. با ناپدید شدگی منازعه‌های اجتماعی، سگهای نگهبان نیز، بیسود و انگلی شده، ناپدید خواهند شد - اما نه پیشتر! جامعه نیز عملاً، به این مردان برای انجام ناکردهای نظارتی‌شان، مادام که این کارکردها به سود یک پاره از جامعه است، دستمزد میپردازد. لیکن این ناملاً آشکار است که از لحظه‌ئی که هیچ گروهی در جامعه سهم یا سودی در اجرای کارکرد سگ نگهبان نداشته شد، کارکرد ناپدید خواهد گردید، همراه سودمندی‌اش. در همان زمان دولت نیز ناپدید میگردد.

نفس این واقعیت که دولت بازمانده است اثبات میکند که منازعه‌های اجتماعی باقی‌اند، که وضع کمیایی نسبی کالاها باقیست - نشان آن پاره - زمان دراز در تاریخ انسان میان فقر مطلق (شرایط زمان در اجتماعات - وی) و فراوانی (شرایط جامعه‌ی سوسیالیست آینده). تا زمانی که ما در این پاره - زمان انتقالی، که ده هزار سال از تاریخ انسانی را در خود دارد، هستیم، پاره - زمانی که هم چنین انتقال میان سرمایه‌داری و سوسیالیسم در بر میگردد، دولت باز خواهد ماند. مبارزه‌های اجتماعی باقی خواهند ماند و اینجا مردمی وجود خواهند داشت که بر این منازعات به سود طبقه‌ی حاکم داوری کنند.

هنگام که دولت دژ - خدا، اصولاً همچون افزاری در خدمت طبقه‌های حاکم باقی میماند، آیا پدیده به چیم است که کارگران باید نسبت به شکل خاصی که دولت به خود میگیرد - مردمسالاری پارلمانی، بودکامگی نظامی، خودکامگی فاشیست - بی - تفاوت بمانند؟ نه، مطلقاً هرچه کارگران آزادی بیشتری برای سازمان دادن به خود و دفاع از پنداره‌هاشان داشته باشند، بذر مردمسالاری سوسیالیست آینده در جامعه‌ی سرمایه‌داری بیشتر خواهد رونید، و ظهور سوسیالیسم بیشتر تسهیل تاریخی میگردد. به همان دلیل است که کارگران باید از حقوق مردمسالارانه‌ی خود علیه هر و همه‌ی تلاشها برای کاستن و نابود کردن آن لوانین ضد اعتصاب، نهادهای یک «دولت نیرومند» یا خرد و نابود کردن خود (فاشیسم) دفاع نمایند.

پاره‌ی III

پرولتاریا در راس قدرت

در گفتار پیشتر پاسخ برخی پرسشها که پیرامون دولت و سوسیالیسم طرح میگردد، داده شد.

آیا طبقه کارگر به یک دولت نیاز دارد؟

هنگام که ما میگوئیم دولت تا آغاز جامعه‌ی انتقالی میان سرمایه‌داری و سوسیالیسم و در مدت کارکرد آن جامعه باقی میماند، این سؤال پیش میاید که آیا طبقه‌ی کارگر هنگام که قدرت را در دست میگیرد هنوز به دولت نیاز دارد؟ آیا طبقه کارگر نمیتواند، بیدرنگ پس از دست گرفتن قدرت، دولت را شبانه براندازد. تاریخ پیشاپیش به این سؤال پاسخ داده است. طبقه‌ی کارگر عموماً نمیتواند، در روی کاغذ، دولت را براندازد. هرچند این فقط یک کنش رسمی قضائی خواهد بود، تا آن وضع و آن زمان که کارگران قدرت را در یک جامعه‌ی پیشاپیش بسیار ثروتمند و با چنان فراوانی کالاهای مادی و خدمات، قدرت را در دست گیرند و منازعات اجتماعی آن چنانی یعنی متمرکز بر پخش این فراورده‌ها بتواند از بین برود؛ و این که لزوم داشتن داور، سگهای نگهبان، پلیس برای پایش همه‌ی آن درهم‌ریختگی و آشفتگی ناپدید گردد، در همان زمان که کمیابی نسبی کالاهای، از میان برمیخیزد. این هرگز در گذشته روی نداده است و بعید است هرگز اتفاق بیافتد. در وضعی که طبقه‌ی کارگر در کشوری که هنوز کمیابی کالاها تا یک پاره وجود دارد، قدرت را در دست گیرد، یا در کشوری که میزان معینی از فقر موجود باشد، طبقه‌ی کارگر در زمانی قدرت را در دست میگیرد که جامعه هنوز نمیتواند بی یک دولت اداره شود. توده‌ی از منازعات اجتماعی باقی میماند.

فرد همیشه میتواند به یک ایستار ریاکارانه، همانند سامان - ستیزان دست بزند: بگذار دولت را [اسماً] منحل کنیم و مردمی را که کارکردهای دولت را اجرا میکردند با نامی دیگر بنامیم. اما آن کار، یک اقدام ناپ زبانی است، یک «انحلال» کاغذی دولت. تا زمانی که منازعات اجتماعی باقی است، یک نیاز راستین برای مردم وجود دارد که این منازعات را حل و تصفیه نمایند. اینک مردمی که منازعات را فیصله میدهند - آنها همانند که دولت هست. این برای انسانیت، به طور گروهی و یکپارچه، غیرممکن است که منازعات و زدوخوردها و کشمکش‌ها را در وضع اجتماعی واقعاً نابرابر و با ناتوانی واقعی در برآوردن نیاز هر فرد، حل و فصل نماید.

برابری در فقر

ایراد یا اعتراضی بر این امر وجود دارد، گرچه اندکی نامعقول و پوچ است و مردم زیادی دیگر به آن نمیپردازند.

جامعه‌ی را میتوان تصور کرد که در آن انحلال دولت با کاهش نیازها پیوستگی یافته باشد؛ در چنان جامعه‌ی برابری کامل میتواند برقرار گردد. برابری‌نی که البته، چیزی نخواهد بود مگر برابری در فقر. این سان، اگر طبقه‌ی کارگر قرار بود فرداً صبح قدرت را در بلژیک در دست گیرد، هر فرد میتواند نان و کره داشته باشد - و حتا اندکی بیش از آن.

اما این غیرممکن است که مصنوعاً نیازمندیهای انسانی را که با تکامل نیروهای تولید - گر آفریده شده، نقی کنیم - نیازهایی که همچون نتیجه‌ی از این واقعیت که جامعه به مرحله‌ی معینی از تکامل دست یافته، پدید شده است. هنگام که تولید یک رشته‌ی کامل کالاها و خدمات برای برآوردن نیازمندیهای همگان بسنده نیست، منع و تحریم آن کالاها و خدمات همیشه بی‌اثر خواهد بود. چنان منعی فقط شرایطی شاهکام برای یک بازار سیاه میافریند و برای تولید غیرقانونی آن کالاها.

این سان همه‌ی تیره‌های کمونیست که، در سده‌های میانین و اوقات امروزی، کوشیدند جامعه‌ی کمونیست کامل را بر پایه‌ی برابری کامل هموندان آن، بیدرنگ سازمان بخشند، تولید ارقام «لوکس» را از میان ارقام ضرور در آسایش عادی، ممنوع ساختند - در بردارنده‌ی چاپ. همه‌ی این آروینها دچار ناکامی و شکست گردید، زیرا سرشت انسانی چنان است که در لحظه‌ی که فردی از نیازمندیهای معین آگاه میگردد، این نیازها نمیتواند به طور ساختگی فرو کوفته شود. Savonarola¹ موعظه کنان بر توبه، پرهیزکاری و ریاضت به خوشگذرانی و تجمل حمله نمود و تقاضا کرد همه‌ی تابلوهای نقاشی سوزانده شود؛ او قادر نشده بود از برخی آدمهای اصلاح - ناپذیر یا دیگران جلوگیری کند، از یک عاشق زبانی که در پنهانی به نقاشی نپردازد.

مسئله‌ی پخش کردن چنان فراورده‌های غیر - قانونی، که سپس حتا کمیابتر از قبل میشد هنوز دوباره پیش خواهد آمد - پرهیزناپذیرانه.

نمار پرتاریا

ابلی دیگری نیز هرچند حائز اهمیت کمتری است، باید بر آنچه در آغاز این بخش گفته شد، افزوده گردد. هنگام که پرتاریا به قدرت میرسد، این کار را زیر شرایط بسیار ویژه‌ی، متفاوت با در دست گرفتن قدرت از سوی هر طبقه‌ی اجتماعی پیشتر، انجام میدهد. در درازنای تاریخ، هنگام که همه‌ی طبقه‌های اجتماعی به قدرت رسیدند، آنها پیشاپیش قدرت واقعی جامعه را در دستهای خود داشتند، اقتصادی، روشنفکری و اخلاقی. حتا یک نمونه تک، یک طبقه‌ی اجتماعی پیش از پرتاریا، وجود ندارد که در حالی که به قدرت دسترس پیدا میکند، همچنان از دیدگاههای اقتصادی، روشنفکری و اخلاقی سرکوب گردد. به واژگانی دیگر، مسئله انگاشتن این که پرتاریا میتواند قدرت را فراچنگ آورد، به تقریب یک قمار است، زیرا این پرتاریا، به گونه‌ی گروهی و یکپارچه همچون یک طبقه در نظام سرمایه‌داری، مظلومانه زیر پا لگدمال شده است و از تکام بخشیدن تمام عیار نیروهای ذخیره‌ی آفرینشگرش باز داشته گردیده است. از آن که ما نمیتوانیم استفاده‌های نکری، عقلانی و اخلاقی خود را، هنگام که روزانه هشت، نه یا ده ساعت در یک کارگاه، کارخانه یا تهادکار میکنیم، به طور تمام عیار تکامل بخشیم. و هنوز وضع کارگران در حال حاضر همین گونه است!

همچون نتیجه‌ی، قدرت طبقه‌ی کارگر، هنگام که به قدرت میرسد، بسیار شکننده و آسیب پذیر است. در بسیاری سرزمینها، باید از قدرت کارگران در برابر یک اقلیت که در مدتی معادل یک پاره - زمان کامل تاریخی انتقال، ادامه خواهد یافت، دفاع گردد، انلیتی که از فواید عظیم در زمینه‌ی فکری - عقلانی و دارائیهاشان - دستکم در ابزارهای ذخیره‌ی کالاهای کاربردی - در سنجش با طبقه‌ی کارگر، برخوردار میشود.

یک انقلاب سوسیالیست هنجارین، از دژ - خدائی بزرگ به عنوان دارندگان افزار و وسائل تولید، سلب مالکیت میکند؛ اما دژ - خدایان دارنده را از دارائیهای انباشته یا دانشنامه (دیپلم)هاشان برهنه نمیسازد و هنوز کمتر میتواند مغزها و معرفتاشان را از آنان بازگیرد؛ در کل دراز زمان پیش از دست گرفتن قدرت از سوی طبقه‌ی کارگر، این دژ - خدائی بود که انحصاری به تقریب محروم سازنده‌ی دیگران در امر آموزش در اختیار داشت.

این سان، در جامعه‌ی که پرتاریا قدرت (قدرت سیاسی، قدرت مردان مسلح) را فقط برای مدت کوتاهی در دست دارد، بسیاری از افرمهای قدرت واقعی در دست دژ - خدایان است و در دست آنان باقی خواهد ماند - دقیقاً، در دست یک پاره از دژ - خدایان که میتواند «گروه اندیشه‌مندان» یا روشنفکران و شگرد - شناسان دژ - خدا ناپیده شوند.

قدرت کارگران و شگرد - شناسان دژ - خدا

لنین پاره‌ی آروینهای تلخ در این مدت بهمرساند. این میتواند واقعاً به اثبات برسد که مهم نیست که شما چگونه به قضیه مینگرید، مهم نیست که چه قوانین یا تصویبنامه‌ها یا نهادهائی به وجود آمده و اعلام شده، هرگاه که نیازی به استادان، صاحب - منصبان و ویژستگان رویه‌ی بالا، مهندسان و مردم - شگرد - دان تربیت شده‌ی عالی در همه‌ی رویه‌های دستگاه اجتماعی، در کار باشد، بسیار دشوار است که پرتاریا را یک شبه بر این جایگاهها گمارد - و حتا پنج یا شش سال پس از پیروزی بر قدرت.

در سالهای آغازین قدرت شوروی، لنین که با یک تاشک درست از دید نگره هرچند اندکی ناکامل مجهز بود گفت: امروز مهندسان برای دژ - خدائی کار میکنند، فردا برای پرتاریا کار خواهند کرد؛ برای آن کار به آنها دستمزد پرداخت خواهد شد و اگر پایسته باشد، به کار وادار خواهند گردید. امر مهم این است که آنان از سوی کارگران پایش شوند. اما انگشت شمار سالهائی دیرتر، کوتاه از زمانی پیش از مرگش، تهیه - کنان تراز - نامه‌ی از آن آروین، این پرسش را از خود کرد: «کی، کی را پایش میکند؟ آیا کارشناسان از سوی کمونیستها پایش میشوند یا واژگونی آن دارو روی میدهد؟»

هنگام که ما، هر روز پس از روز پیش و به کلامی قطعی در کشورهای واپسمانده یا این مسئله دست - به - گریبانیم، هنگام که میاندیشیم که آن عملاً در کشوری مانند الجزایر چه مفهومی پیدا میکند، ما کاملاً به خوبی در مییابیم که این مسئله‌ی است که میتواند به آسانی ی زیاد روی کاغذ، با چند تاشک جادویی انگشت شمار

حل شود، اما آن قضیه‌نی کاملاً متفاوت است، هنگام که مسئله باید در یک کشور واقعی حل گردد، در زندگی واقعی. مثلاً در کشوری همانند الجزایر، آن به چیم پایش یکپارچه‌ی کاملی است؛ امتیاز آموزش دانشگاهی (یا هر نوع تربیت و آموزشی) در تملک یک اقلیت بسیار خرد جامعه است؛ در حالی که توده بزرگ مردم، که قهرمانانه برای به دست آوردن استقلال جنگیدند، خود را هنگام که زمان اعمال قدرت در میرسد، روبرو با نبود دانش خود می‌یابند، دانشی که اکنون باید فقط به تحصیل آن آغاز کنند. و نیز چنین دریافت میکنند که در خلال آن مدت [مدت فراگیری] باید قدرتی را که چنان قهرمانانه به خاطرش جنگیدند و به دستش آوردند، به طور کامل تسلیم عده‌ی اندک فرهیختگان نمایند.

در این زمینه قهرمانی‌ترین آروین، اصولی‌ترین و انقلابی‌ترین در همه تاریخ بشر، آروینی‌ست که انقلاب کوبا بر عهده گرفت. انقلاب کوبا، درس گیرنده از همه‌ی آروینهای گونه‌گون گذشته، حل این مسئله را در مقیاسی گسترده و حداقلی از زمان از طریق رهبری‌ی یک لشگرکشی - رشته‌کنشگری - ی آموزشی غیر - عادی بر عهده گرفت،^{۱۱} تا دهها هزار کارگر و دهقانان بیسواد را به آن شمار بزرگ آموزگاران، استادان و دانشجویان دانشگاهی ترا بتاشد - و در حداقل زمان. در پایان پنج یا شش سال نتایج به دست آمده، قابل توجه است.

با همه‌ی این‌ها، یک مهندس تک یا یک کشاورز خاکشناس تک در ناحیه‌ی دارنده‌ی دهها هزار کارگر، به رغم روحیه‌ی انقلابی‌ی شایسته‌ی ستایش مردم کوبا، اگر تسلطی انحصاری بر معرفت شگردین حیاتی برای ناحیه دارد، رهبر و استاد ناحیه میگردد. در اینجا نیز راه حل دروغین بازگشت به رویه‌ی آن چنان ساده است که به شگرد - شناسان نیاز نباشد. این یک ناکجاآباد ارتجاعی‌ست.

دولت، نگهبان قدرت کارگران

همه‌ی این دشواریها بایستگی‌ی اعمال قدرتی دولتی از سوی پرتاریا، طبقه‌ی حاکم جدید را علیه همه‌ی آنها که ممکن است روزی به زور قدرت را از دست پرتاریا بیرون آورند، چه پاره‌پاره یا یک پاره، نشان میدهد. پرتاریا باید قدرت دولتی را در این جامعه‌ی تازه و انتقالی اعمال کند، جامعه‌ی‌نی که در آن قدرت سیاسی و امرهای اساسی قدرت اقتصادی را در اختیار دارد، اما در همان جامعه از سوی دسته‌ی بزرگ ناتوانیها و دشمنان تازه پدید شده، تهدید و پایش میشود. این وضعی‌ست که نگاهداری‌ی یک دولت را برای طبقه‌ی کارگر پس از فتح قدرت بایسته می‌سازد و انحلال دولت را یکشنبه غیر ممکن میگرداند. لیکن این دولت طبقه - کارگر باید از یک نوع بسیار ویژه باشد.

سروشت و ویژگیهای دولت کارگری

طبقه‌ی کارگر با وضع خاص خودش در جامعه (که لحظه‌ی پیش تشریح گردید)، ناگزیر است دولتی را در اختیار نگاهدارد. اما برای نگاهداری‌ی قدرت این دولت، چنین دولتی میباید در بنیاد با دولتی که در گذشته قدرت دژخدایان را در دست داشت، یا از آن زمینداری بزرگ یا دولت طبقه - برده - دار متفاوت باشد. دولت پرتاریا، در زمان واحد، یک دولت و نه یک دولت است. آن با گذشت زمان، کمتر و کمتر یک دولت میشود. آن دولتی‌ست که در همان لحظه‌ی زاده شدن، چنان که مارکس و لنین به درستی گفتند، پژمرده شدن و مردن را آغاز میکند. مارکس در حال تکامل بخشیدن به نگره‌ی دولت پرتاریا، نگره‌ی خودکامگی‌ی پرتاریا، آن‌سان که آن را مینامید، دولتی که می‌پژمرد و می‌میرد، چندین ویژگی یا منش بدان داد، که نمونه‌های آن در کمون پاریس ۱۸۷۱ یافت شد. سه ویژگی‌ی بنیادین در این دولت وجود دارد:

۱- هیچ جدائی‌ی روشنی میان قوای اجرایی و قانونگذاری دیده نمیشود. هیئت‌های موردنیاز است که قوانین را وضع کنند و در همان زمان آنها را به اجرا درآورند. به کوتاهی، بایسته است به دولتی بازگردند که از کمونیسم بدوی‌ی خانواده با دودمان و یا قبیله زاده شد و آن هنوز میتواند در اجتماع مردم‌پسند آنتی‌ی قدیم یافت شود.

این مهم است. این بهترین راه کاستن هرچه بیشتر ممکن، از شکافتگی در قدرت واقعی‌ست، تا بیشتر و بیشتر در دست هیئت‌های دائمی تمرکز یابد و قدرت فرضی‌ی افزایش یابند، به انجمن‌ها با مجامع شورائی واگذار گردد. این شکافتگی، منش ویژه‌ی پارلمان‌گرانی‌ی دژ - خداست، اگر هیچ چیز در زمینه‌ی این شکافتگی تغییر

اساسی نیافته است. نشانند یک انجمن شورائی به جای دیگری کافی نیست. انجمن‌های شورائی باید قدرت اجرایی واقعی در اختیار خود داشته باشند.

۲- مقامات همگانی انتخابی باشند، تا بزرگترین مقام. این تنها هموندان انجمن‌ها با مجامع شورائی نیستند که باید برگزیده شوند. قضات، کارکنان و مأموران عالی‌رتبه، افسران نظامی، نظارت‌کنندگان بر تعلیم و تربیت، مدیران کارگاهها و کارهای همگانی نیز باید انتخاب شوند. این ممکن است برای کشورهایی که دارای یک سنت افزون ارتجاعی‌ی ناپلئونی هستند، تا پاره‌نی یک ضربه باشد. اما مردمسالاریهای به ویژه دژ خدائی‌ی معین، ک.م.، سوئیس، کانادا یا استرالیا مثلاً، منش انتخابی‌ی شمار معینی از کارکنان همگانی را حفظ کرده‌اند. این‌سان، در ک.م. sheniff^{۱۲} از سوی همشهریان‌ش برگزیده میشود.

در دولت پرولتری، این انتخاب مأموران همگانی باید در همه‌ی موارد با حق برکنار - گردانی کامل گردد، به چیم دادن رای به برکناری مأموران ناشایست از کار در هر زمان.

این‌سان باید پایش دائمی و گسترده از سوی مردم بر آنان که کارکردهای دولتی دارند، امکان‌پذیر گردد، و جدائی میان آنان که قدرت دولتی را اجرا میکنند آنان که به نام آنان این قدرت اجرا میگردد و تا مرز امکان کمتر و کوچکتر باشد. این به خاطر تامین جا - به - جانی و برکناری‌ی پیوسته‌ی کارکنان برگزیده است، برای جلوگیری از ماندن دائم مردم در کار دولتی. کارکردهای دولت باید، پیوسته در گسترده و میزانی بزرگتر، به نوبه از سوی همه‌ی توده‌ها اجرا گردد.

۳- رنه پاداشهای افزون. هیچ یک از مأموران، هیچ عضوی از گروه‌های نمایندگان یا قانونگذاران، و هیچ فردی که قدرت دولتی را اجرا میکند، نباید دستمزد یا حقوقی بیشتر از یک کارگر ماهر دریافت بدارد. این تنها شیوه‌ی معتبر جلوگیری از تلاش مردم است برای شغلهای دولتی، همچون طبقه‌ی‌نی برای انداختن ثروت و انگل شدن بر جامعه، تنها راه موثر برای رهائی یافتن از شکارچیان - حرفه و انگلهای شناخته در همه‌ی جامعه‌های پیشین.

این سه قاعده با هم به خوبی اندیشه‌ی مارکس و لنین را درباره‌ی دولت پرولتری بیان میدارند. این دولت دیگر به هیچ یک از همتهای پیشین خود همانند نیست، زیرا آن نخستین دولتی‌ست که در لحظه پیدایش خود پژمردن به سوی مرگ را آغاز میکند؛ زیرا آن دولتی‌ست که دستگاهش از مردمی درست شده که دیگر هیچ برتری نسبت به توده‌ی جامعه ندارند؛ زیرا آن دولتی‌ست که کارکردهاش بیشتر و بیشتر از سوی هموندان جامعه، همانند یک کل که به گرفتن جای یکدیگر پیوسته ادامه میدهند، اجرا میگردد؛ زیرا آن دولتی‌ست که دیگر با گروهی از مردم یکپارچه و پیوسته نیست که از توده‌ها جدا شده‌اند و کارکردهائی دارند جدا و دور از توده‌ها، بل دولتی که به واژگونه، از مردم، از توده‌های کارگر تشخیص‌ناپذیر است؛ زیرا آن دولتی‌ست که با پژمردن و از میان رفتن طبقه‌های اجتماعی، منازعات و زدوخوردهای اجتماعی، اقتصاد پولی، تولید برای بازار، کالاها، پول و غیره پژمرده شده و از میان میرود. این پژمرده شدن و از میان رفتن دولت باید همچون خو - اداره گردانی و خود - مدبری‌ی تولیدکنندگان و شهروندان تصور و دریافت گردد که پیوسته بیش و بیشتر گسترش پیدا میکند تا آن که، زیر شرایط فراوانی‌ی مادی و یک رویه عالی‌ی فرهنگی در کل جامعه تولیدکنندگان و شهروندان میان جمعیت‌های مردمی‌ی تولیدکننده - کاربرنده‌ی خود - مدیر، ساختار پیدا کنند.

اما دولت اتحاد شوروی چگونه است؟

هنگام که ما به تاریخ ا.ج.ش.س. در سی سال گذشته^{۱۳} مینگریم، نتیجه‌ی‌نی که درباره‌ی دولت گرفته شود ساده است: دولتی با یک ارتش دائم؛ دولتی که در آن سپهبدها، مدیران ترانسناها و حتا نمایشنامه‌نویسان و زنان رقاص که پنجاه برابر یک کارگر دستی یا خدمتکار خانگی درآمد دارند میتوانند پیدا شود؛ آنجا که برگزیدگی‌ی خوفناک برای کارکردهای دولتی‌ی معین پایه - گزاری شده است، و دسترسی یافتن به این سمت‌ها را عملاً برای بیشترین‌ی جمعیت غیر - ممکن میگرداند؛ آنجا که قدرت واقعی از سوی کمیته‌های کوچک مردم اعمال میگردد کمیته‌هایی که مدت تصدی‌شان به طرق مرموز تجدید میگردد و قدرتشان برای پاره - زمانهای تاریخی‌ی دراز ثابت و جاودان باقی میماند - چنان دولتی آشکارا فرایند پژمردن و از میان رفتن نیست.

توضیح این مسئله ساده است. در ا. ش. دولت پژمرده نشده و از میان نرفته است زیرا منازعات و زدوخوردهای اجتماعی نیز از میان نرفته. منازعات اجتماعی از میان نرفته زیرا درجه‌ی تکامل نیروهای تولید - گر این پژمردن و مردن را تجویز نکرده است - زیرا وضع نیمه - کمیابی که حتا ویژگی و منش پیشرفته‌ترین کشورهای سرمایه‌داری است به ویژه سازی و منش - بخشی به وضع ا. ش. ادامه میدهد. و تا زمانی که این شرایط نیمه - کمیابی وجود دارد، پایش کنندگان، سگهای نگهبان، پلیس ویژه نیز ضرور است. البته در یک دولت پرولتری، این مردم باید در خدمت هدف برتری بوده باشند، دست‌کم تا آنجا که از اقتصاد سوسیالیست دفاع نمایند. اما این نکته نیز باید شناسائی شود که آنان، در آنجا از بدنه‌ی جامعه بریده و جدا شده‌اند، که آنان با معیارها و کمیت‌های بزرگ انگل‌اند. ناپدید می‌شوند، سر راستانه با رویه‌ی تکامل نیروهای تولید - گر پیوسته است امری که به تنهایی میتواند پژمردن و نابود شدن منازعات اجتماعی و الغاء کارکردهای پیوند یافته با این منازعات را اجازه دهد.

و تا اندازه‌ای که این سگهای - نگهبان، این پایش کنندگان، اجراء قدرت سیاسی را بیش و بیشتر انحصار کنند، میتوانند آشکارا تا همان اندازه از افزایش برتریهای مادی [ی خود] مطمئن گردیده باشند، لقمه‌های انتخابی در کمیابی نسبی که بر توزیع فرمانرواست. آنان بدین شیوه یک دیوانسالاری ممتاز، فراسوی دسترسی و پایش از سوی کارگران و آماده‌ی دفاع نخست و پیشاپیش از امتیازهای خود، پدید ساخته‌اند.

چم - ورزی "Cordon sanitaire" «کمربند عفت»^{۱۳}

خطرات برآمده از محاصره شدن وسیله‌ی سرمایه‌داری، پیوسته از سوی کسانی که به انتقاد یاد شده اعتراض دارند بر زبان آورده میشود. استدلال این‌گونه پیش میرود: تا زمانی که خطری بیرونی وجود دارد، چنان که ستالین گفت، دولت لازم است، حتا اگر تنها برای دفاع کشور برابر خصومت [و محاصره‌ی] که دور ما را گرفته است، باشد.

این استدلال بر پایه‌ی یک بدفهمی استوار شده است. تنها چیزی را که وجود یک محاصره‌ی تهدیدآمیز سرمایه‌داری میتواند اثبات کند، بایستگی تسلیحات و یک نهاد ارتشی است، اما آن محاصره، وجود نهادهای نظامی جدا شده و دور از پیکر جامعه را درست و توجیه نمیسازد. هستی‌ی چنان نهادهای نظامی، جدا شده از کل جامعه، نشاندهنده‌ی این است که درون این جامعه مقداری زیاد تنش اجتماعی باقی‌ست، که دولتها را از روا داشتن تن‌آسانی و خوشگذرانی‌ی مسلح کردن مردم، به خود باز میدارد، که رهبران را از اعتماد کردن به مردم در حل مسائل نظامی‌ی دفاع از خود به شیوه‌ی خود، بیمزه میگرداند. مردم میتوانند چنین کاری را انجام دهند، هرگاه گردشگران اشتراکی، آن برتری‌ی استثنائی‌ی فراتر از عادی را، که یک جامعه‌ی به راستی سوسیالیست در برابر جامعه‌ی سرمایه‌داری باید داشته باشد، به واقع دارا بودند.

مسئله‌ی پیرامون خارجی، در واقع فقط جنبه یا سیمای دوم یک پدیده‌ی بسیار همگانی‌تر است؛ رویه‌ی تکامل نیروهای تولید کننده، بلوغ اقتصادی‌ی کشور، از رویه‌ی که باید به وجود آید تا جامعه‌ی سوسیالیست باشد، بسیار دور است. ا. ش.^{۱۳} یک جامعه‌ی انتقالی باقی مانده است، جامعه‌ی که رویه‌ی تکاملی‌ی نیروهای تولید کننده‌اش، با از آن یک جامعه‌ی سرمایه‌داری‌ی پیش - رفته سنجش - پذیر است. آن، لابد بر این، باید با سلاحهای سنجش - پذیر بجنگند. ا. ج. ش. س. در حالی که منازعات و کشاکشهای اجتماعی را از میان بر نداشته است، باید همه‌ی ارگانها و افزار پایش و نظارت بر جمعیت را نگاهدارد و به همین علت، دولت را نیز، باید نگاهدارد و حتا تقویتش کند به جای این که بگذارد پژمرده شود و از میان برود. به دلائل پرشمار ویژه، این امر دشناشیدگیها و فسادهایی دیوانسالارانه در این جامعه‌ی انتقالی پرورش داده است، که به هدف سوسیالیسم آسیب سخت وارد کرده‌اند، به ویژه تا آنجا که برچسب «سوسیالیست» از بیم گفتن حقیقت، بر جامعه‌ی شوروی زده شده است: ما هنوز بسیار فقیر و بسیار واپس مانده‌تر از آنیم که جامعه سوسیالیست راستینی بیافرینیم. و از آنجا که میخواستند برچسب «سوسیالیست» را به هر قیمت به دلائل تبلیغی به کار برند، اکنون ناگزیرند وجود چنان چیزهایی را، همانند پاکسازیهایی «سوسیالیست»، «بازداشتهای سوسیالیست»، بیکاری‌ی

«سوسیالیست»، پایمال کردن «سوسیالیست» حقوق اقلیت‌های ملی و غیره، توضیح نمایند.

تضمینی برابر دیوانسالاری

چه تضمینهایی میتواند برای آینده به دست داده شود تا از رشد غیر - عادی‌ی دیوانسالاری که در ا. ج. ش. س.^{۱۴} پدید شد، پرهیز گردد؟

۱ - پاسداشت و احترام مفرط و وسواس آمیز به سه قاعده‌ی که پیشتر درباره‌ی آغاز پژمردن دولت کارگران گفته شد (و به ویژه قاعده‌ی محدود کننده‌ی پاداش همه‌ی مدیران - اقتصادی و سیاسی).

۲ - پاسداشت و وسواس آمیز برای منش مردمسالارانه در اداره‌ی اقتصاد: کمیته‌های خود - گردان کارگری که در همه‌ی صنایع و کارها انتخاب شوند؛ کنگره‌ی تولیدکنندگان، («سنای اقتصادی») که از سوی این کمیته‌ها برگزیده شود، و غیره. در آخرین تحلیل آنها که فراورده‌ی افزون اجتماعی را زیر پایش دارند کل جامعه را نیز پایش کنند.

۳ - پاسداشت و وسواس آمیز و افراطی برای این اصل که هرگاه دولت کارگری لزوماً ناچار است آزادیهای سیاسی همه‌ی دشمنان طبقه‌ی که مخالف ظهور و پیشرفت سوسیالیسم هستند، محدود و مقید سازد (محدودیتی که باید متناسب با خشونت کار و مقاومت آنها باشد)، آن باید در همان حال این آزادیها را برای همه‌ی کارگران گسترش بخشد: آزادی برای همه‌ی احزاب که قانون - مندی‌ی سوسیالیست را پاس میدارند: آزادی چاپاکیها برای همه‌ی روزنامه‌ها که همان کار را میکنند؛ آزادی گرد شدن، تشکیل اتحادیه، نمایش و راه پیمانی برای کارگران - بی هیچ محدودیت؛ استقلال واقعی برای اتحادیه‌ها در برابر دولت، با شناسائی‌ی حق اعتصاب.

۴ - پاسداشت منش مردمسالارانه و همگانی‌ی همه‌ی اجتماعات مشورتی و آزادی‌ی کامل آنها برای گفتگو و مناظره.

۵ - پاسداری و احترام برای اصول یک قانون نوشته.

نگره و عمل

نگره‌ی مارکسگرایی پژمردن و از میان برخاستن دولت، اکنون برای مدتی بیش از نیم یک‌سده تکامل یافته است. در بلژیک فقط یک جزء کوچک آن مفقود مینماید، یک کار کوچک که ما ناگزیریم انجام دهیم - نکره را درون کردار درآوریم.

پایان

زیرنویسها:

۱ - با حرف اول بزرگ در انگلیسی، هموندی از یک گروه از مردم بیابان - گرد چادرنشین خانه - به - دوش زنگی در جنوب - باختری آفریقا. از دیدگاه زبانی، Buoh به چیم بته است و لذا آدم - زیر - بته هم را هم به طور عام میرساند که در آن صورت باید با حرف کوچک نوشته شود. پچواک.

۲ - دودمانی را به جای clan گذاشتم به چیم گروه یا قبیله یا ایلی که مدعی‌ست نیاکان واحدی دارد و در حال حاضر نیز از یک پیشوا یا رهبر پیروی میکند. پچواک.

۳ - totem جانور یا روئیدنی یا شینی طبیعی‌ست که میان قبائل یا مردم اولیه همچون نشانه یا نماد قوم و قبیله یا خانواده که از طریق ارتباطی با نیاکان وجود دارد، گرامیداشته و پرستیده میشود. هم چنین چیزی که نمایانگر آن باشد، و توت - گرائی، این سان باور داشتن به بستگی‌ی خانوادگی از طریق آن است. پچواک.

۴ - شرح افسانه‌ی‌ی رویدادی در روزگار سلطنت شاه Clovis، پادشاه Frank ها، در سده‌ی پنجم پ. م. (کل ویس نخستین شاه "Frank" بود که مسیحیت را میپذیرفت، و در روزگار سلطنت او بود که بیشتر آنچه امروز بلژیک و فرانسه است، درون یک دیار سلطنتی متحد شدند). پس از جنگ پیروزمندانه‌ی در سواسن (۴۸۶ پ. م.) هنگام که قرار بود غنائم جنگی برابانه میان همه‌ی سربازان بخش گردد، کل دیس میخواست یک گلدان معین را برای خود بردارد. در این هنگام سربازی از میان صف گام بیرون گذارد و با شمشیرش گلدان را خرد کرد، تا نشان دهد، هیچ جنگجویی، در تقسیم غنائم، برخوردار از امتیاز ویژه‌ی نیست.

۵- Doctrinaire، هموندان جناح محافظه - کار حزب آزادی - گرای بلژیک در سده ی ۱۹م چنین نامیده می شدند. آنان به شدت و خشونت با حق رای همگانی مخالف بودند، در حالی که آن به اصطلاح «مترقی» ها در حزب یاد شده آماده ی پذیرش آن بودند.

۶- یونکر، هموندی از اشراف زمیندار پروس به ویژه از جناح یا پاره ی فرا - ارتجاعی ی آن. پچواک.

۷- Analytique برابر بایگانی و ضبط کنگره ی ک.م. در بلژیک.

۸- Société Générale مهمترین گروه - شدگی ی سرمایه داری ی بلژیک از تاریخ استقلالش در ۱۸۳۰ به این سو. این سازمان که در پایه در تاش یک بانک بازرگانی سازمان یافته است، یک پیشگام در امر «سرمایه داری مالی بود، که فقط در آخرین چهار یک سده ی نوزدهم، در کشورهای سرمایه داری ی دیگر عمومی شد. این امر نتیجه ی تملک زودتر منافع پایش کننده ی بسیاری از شرکتهای سهمی، به ویژه زغال و فولاد، از سوی Société بود. دیرترها Société پایش Union Minière du Haut Katanga را، هم چنان که پایش بسیاری شرکتهای دیگر کنگو را، به دست آورد.

امروز Société در تاش یک شرکت مرکزی ی دارنده ی سهم که پایش سهم ها در بسیاری شرکتهای به ظاهر مستقل از جمله بانک بزرگ پس انداز بلژیک را بر عهده دارد، باز - سازی شده است.

۸- بروفینا، دومین گروه شدگی ی سرمایه داری ی بزرگ بلژیک که از بانک بروکسل، دومین بانک بزرگ بلژیک برخاست.

۹- ساونارلا، ۱۴۵۲ تا ۱۴۹۸، باز - تاشگرای آئینی ایتالیائی و رهبر توده ثی بود که به فساد و تبه - کاری در سخنرانیهای آتشین حمله میکرد. ساونارلا در نتیجه ی افشای کارهای زشت و ننگ آور و آشکار سازی ی آنها در دربار پاپ، دچار دشمنی و کینه توزی ی پاپ الکساندر گردید. ساونارلا متهم به فساد عقیده، بر چوبه اعدام در فلرانس سوزانده شد.

۱۰- هیئت نمایندگی ی کوبا در باهاماد آموزش و تکامل اقتصادی، برپا شده در سانتیاگو، شیلی، در مارچ ۱۹۶۲ اعلام کرد: «در مقایسه ی اثربخشی ی شیوه های کوبا و آن شیوه های اختیار شده از سوی باهاماد، کافی ست توجه کنیم نویسندگان آن به اصطلاح Alliance for Progress اتحاد برای پیشرفت، پیشنهاد میکنند ۱۵ میلیون دلار در سال به نوزده کشور با جمعیتی معادل ۲۰۰ میلیون دلار وام دهند، در حالی که یک کشور تک - کوبا، با ۷ میلیون مردمش - بودجه آموزشی و فرهنگی خود را تا ۲۰۰ میلیون در سال افزایش داده است، بی این که ناگزیر باشد به کسی بهره بپردازد.»

در تک سال ۱۹۶۱، ۷۰۷۰۰۰ آدمهای بالغ خاندن و نوشتن را در کوبا فرا گرفتند، که بیسوادی را تا ۳/۹ درصد پائین آورد. کوبا هدفهای آموزشی ی زیر را برای پاره - زمان ۱۹۶۱ تا ۱۹۶۴ معین کرده است:

۱- بالا کشیدن آنها که به تازگی خاندن و نوشتن را فرا گرفته اند، به رویه ی میان آموزش ابتدائی؛

ب - کامل گرداندن آموزش ابتدائی ی نیم میلیون کارگر تنها با سه سال کار در مدرسه ی ابتدائی.

پ - تامین تعلیمات اساسی دبیرستان برای ۴۰۰۰۰ کارگر که آموزش ابتدائی ی خود را کامل ساخته اند.

این مهم به رغم محاصره و نیازمندیهای دفاعی، و هم چنین حملات ک.م. پیشرفت دارد.

۱۱- Sheriff، مأمور ارشد اجرا کننده ی قوه قضائیه در ک.م. پچواک.

۱۲- تاریخ نگارش این رساله، پیش از فرو ریزی ا.ش. در ۱۹۸۹ میباشد. پچواک.

۱۳- از دید لفظی، «نوار یا کمر بند بهداشتی» یا قرنطینه که از سوی ک.م. و متفقان جهانجنگ I آن پیرامون جمهوری ی جوان شوروی گزارده شد. ا.ش. این سان، از آمیزش و مراوده ی سیاسی بازرگانی و آرمانی با بقیه ی جهان وسیله ی کمر بندی از کشورهای پیرامون و نیروهای دریائی متفقان که راههای دریائی را نگهبانی میکردند، جدا و با نوار دور گردید. این سیاست که دشواریهای مهیب در ا.ش. پدید گرداند، اما سرانجام شکست خورد، نخستین پدیده از تلاش کنونی ی واشنگتن بود برای ویران سازی ی انقلاب کوبا از طریق محاصره ی اقتصادی و قرنطینه ی آسیب پذیری ی انقلابی وسیله ی منع مسافرت به آنجا!